Managment Center of the IRI Women's Seminaries
Women and Family Research Institute

quarterly Journal Of
Gender And Family Studies

The Intersection of Religion and Legal Modernization: Hazara Women's Agency and Shia Personal Status Law in Post-Taliban Afghanistan(2001-2021)

Salem Khademi*, PhD Student in Women's Studies, Faculty of Social Sciences, University of Religions and Denominations, Qom, Iran. (salemkhademi@gmail.com)

Majid Dehghan Banadaki, Assistant Professor, Department of Women's Studies, University of Religions and Denominations, Qom, Iran. (m.dehghanb@urd.ac.ir)

Somayeh Arab Khorasani, Assistant Professor, Department of Women's Studies, University of Religions and Denominations, Qom, Iran. (s.khorasani@urd.ac.ir)

Article Info

Date received: 30/11/1404
Date confirmed: 06/05/1405

Legal Modernization, Hazara Women, Shia Personal Status Law, Identity Recognition, Normative Agency.

Extended Abstract

Between 2001 and 2021, post-Taliban Afghanistan experienced unprecedented normative shifts driven by constitutional reconstruction, state-led legal modernization, and institutional reforms. Historically marginalized at the intersection of ethnic, sectarian, and gender exclusions, Hazara women emerged as critical subjects navigating these transformations. Mainstream scholarly narratives have predominantly framed post-2001 developments within a rigid binary of modern secular rights versus religious-patriarchal resistance, portraying religious legal instruments—most notably the Shia Personal Status Law (2009)—primarily as mechanisms of structural subordination. This study challenges this binary by investigating how legal modernization and indigenous religious institutions co-constituted the socioeconomic and legal positioning of Hazara women. The primary objective is to delineate how these women navigated formal legal opportunities, mediated religious authority, and exercised normative agency within the framework of Afghanistan's plural legal landscape.

To capture the nuanced socio-legal realities without imposing quantitative reductionism, this qualitative study employed Thematic Analysis following the systematic framework of Braun and Clarke. Data were gathered through in-depth, semi-structured interviews with 12 purposively sampled participants possessing direct lived and professional expertise, comprising Hazara women, human rights defenders, legal practitioners, and gender scholars. Data analysis progressed iteratively across three rigorous stages: (1) open coding of transcripts into initial contextual codes to identify fundamental semantic units; (2) comparative clustering, refinement, and categorization of initial codes into distinct sub-themes; and (3) systematic synthesis and conceptual abstraction into overarching main themes. Methodological rigor was maintained by anchoring the analytic trajectory within textual evidence while precluding grounded theory terminology.

The thematic analysis generated two main themes and five constituent sub-themes that elucidate the dynamic interplay between institutional modernization and religious governance:

1. Mutual Legitimation between Legal Modernization and Religious Institutions: The data revealed that statutory reforms relied heavily on indigenous religious backing for grassroots acceptance. This dynamic manifested through three sub-themes:

- Religious institutions facilitating statutory reception: Local religious networks, media outlets, and women's seminaries (e.g., Khadija al-Kubra) actively disavowed gender-based violence and endorsed female civic engagement.
- Jurisprudential reinterpretation (Ijtihad) enabling modernization: Dynamic Shiite jurisprudence created normative legitimacy for egalitarian civil practices, including prenuptial stipulations, delegated divorce rights (Wikala bil-Talaq), and women's leadership roles.
- Legal modernization as identity recognition: The enactment of the Shia Personal Status Law operated fundamentally as an instrument of state recognition, dismantling historical sectarian marginalization, eradicating identity stigma, and bolstering social agency.

2. Coexistence of Modern and Socio-Religious Institutions: Formal legal mechanisms operated in reciprocal adaptation with customary structures through two sub-themes:

- Institutional interaction and accommodation:* Modern constitutional imperatives (such as Article 3 and the Elimination of Violence Against Women Law) were systematically harmonized with Islamic legal standards.
- Statutory recognition of informal socio-legal mechanisms:* Formal dispute-resolution organs, including courts and the Ministry of Justice, acknowledged and codified mediated settlements derived from trusted religious councils and shuras, embodying operational legal pluralism.

The study concludes that Hazara women's status in post-Taliban Afghanistan was not dictated by passive submission or absolute secular resistance. Instead, it was realized through a tripartite operational model spanning macro-legal structures, meso-level religious authority, and micro-level behavioral negotiation. Legal modernization and the Shia Personal Status Law provided vital institutional recognition and normative tools that

empowered Hazara women to exercise intersectional agency—securing education, civil participation, and marital protections from within indigenous religious frameworks. Consequently, gender justice in legally plural Muslim contexts emerges not from coercive secularization, but through continuous dialogic negotiation and jurisprudential adaptation.

مطالعات جنسیت و خانواده

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواهران
پژوهشکده زن و خانواده

مواجههٔ دین و مدرنیزاسیون حقوقی در حوزهٔ زنان هزاره در افغانستان پساطالبان (۲۰۰۱-۲۰۲۱ میلادی)

سالم خادمی*
دانشجوی دکترای مطالعات زنان، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران
salemkhademi@gmail.com
مجید دهقان بنادکی
استادیار گروه آموزشی مطالعات زنان، دانشگاه ادیان و مذهب، قم، ایران
m.dehghanb@urd.ac.ir
سمیه عرب خراسانی
استادیار گروه آموزشی مطالعات زنان، دانشگاه ادیان و مذهب، قم، ایران
s.khorasani@urd.ac.ir

اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۳۰
تاریخ تأیید: ۱۴۰۵/۰۵/۰۶

چکیده

این مقاله به بررسی پیامدهای مدرنیزاسیون حقوقی و تعامل آن با نهادهای دینی در بهبود یا محدودسازی اوضاع زنان هزاره در افغانستانِ پساطالبان (۲۰۰۱-۲۰۲۱م) می‌پردازد. پژوهش با رویکرد کیفی و بر پایهٔ واکاوی مصاحبه‌های نیم‌ساخت‌یافته، بستر تاریخی طرد، تبعیض و حاشیه‌نشینی هزاره‌ها را بررسی می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد مدرنیزاسیون حقوقی اگرچه فرصت‌هایی نو برای آموزش، مشارکت مدنی و حضور اجتماعی زنان هزاره فراهم کرده، به دلیل ریشه‌داری سنت، ساختارهای فرهنگی و قرائت‌های مسلط دینی، غالباً در سطح قوانین رسمی باقی مانده و در اجرا با محدودیت روبه‌رو بوده است. بااین‌حال بر خلاف برخی پیش‌فرض‌های نظری، نهادهای دینی هزاره در موارد بسیاری نقشی تسهیلگر و مشروعیت‌بخش در پیشبرد اصلاحات حقوقی ایفا کرده‌اند. هم‌افزایی میان رسمیت یافتن هویت مذهبی و مطالبات حقوق زنان به کاهش بخشی از موانع فرهنگی و هویتی انجامیده و امکان شکل‌گیری هویتی چندلایه، ترکیبی و مقاوم را برای زنان هزاره فراهم کرده است. تجربهٔ دو دههٔ اخیر نشان می‌دهد مدرنیزاسیون حقوقی نه مسیری خطی و تقلیدی، بلکه فرایندی مبتنی بر تعامل، مذاکره و بازتعریف سنت و تجدد در بستر هویت دینی – قومی هزاره‌هاست؛ بنابراین ارتقای پایدار موقعیت زنان هزاره مستلزم پیوند اصلاحات

مدرنیزاسیون حقوقی، بازاندیشی دینی، عاملیت زنانه، هویت چندلایه، زنان هزاره.

حقوقی با بازاندیشی دینی، تقویت عاملیت زنانه و توجه به زمینه‌های فرهنگی جامعه است.

مقدمه

تاریخی، حذف از قدرت و به حاشیه رانده شدن اجتماعی و سیاسی داشته‌اند (ر.ک: موسوی، ۱۳۷۹: ۲۱-۲۹). با وجود تغییرات سیاسی و اجتماعی در سده‌های اخیر، ساختار اقتدارگرای دوران امارت عبدالرحمن خان به حذف سازمان‌یافتهٔ‌هزاره‌ها از عرصه‌های گوناگون اجتماعی و اقتصادی انجامید (سرابی،[1] ۲۰۰۶م: ۱۲) و تبعیض نهادینه، کوچ اجباری و سیاست‌های حذف نه‌تنها موجب تضییع حقوق اولیه شد؛ بلکه به شکل‌گیری بحران‌های هویتی و معیشتی عمیق انجامید (موسوی، ۱۳۷۹: ۹۲).

پس از سال ۲۰۰۱ و شکل‌گیری دولت مدرن، فرصت‌هایی برای ورود اقلیت‌ها ازجمله هزاره‌ها به زندگی سیاسی و مدنی فراهم شد (سایکال،[2] ۲۰۱۲م: ۸۰)؛ اما این تحولات هرگز به رفع کامل موانع ساختاری تبعیض و خشونت نینجامید و محرومیت‌ها در قالب‌های تازه، بازتولید شد (سرابی، ۲۰۰۶م: ۱۸). افزون بر تجربه‌های تاریخی، مداخله‌های خارجی و سیاست‌های دولت مرکزی نیز روند حذف و به حاشیه رانده شدن را تشدید کردند (همان: ۱۳). گزارش‌های رسمی همچنان از هدف قرار گرفتن هزاره‌ها از سوی گروه‌های افراطی و تداوم تهدیدهای امنیتی حکایت دارد (ادارهٔ‌مهاجرت،[3] ۲۰۱۸م: ۵).

در روایت رسمی و تاریخ‌نگاری دولت‌محور، هزاره‌ها غالباً یا غایب‌اند یا با عنوان «دیگری» بازنمایی شده‌اند (موسوی، ۱۳۷۹: ۱۶-۱۷) و سلب مالکیت از سرزمین و منابع صرفاً سیاستی مقطعی نبوده؛ بلکه در ساختارهای اجتماعی و ذهنیت فرهنگی رسوخ کرده است (سرابی، ۲۰۰۶م: ۱۸).

دراین‌میان زنان هزاره به سبب قرار داشتن در تقاطع تبعیض قومی، مذهبی و جنسیتی، با محرومیت‌هایی دوچندان روبه‌رو بوده‌اند. پژوهش عمادی نشان می‌دهد زنان هزاره همواره از حقوق سیاسی، قانونی و اجتماعی حداقلی برخوردار بوده‌اند و ساختارهای هنجاری متکی بر جنسیت، دین و قومیت، مشارکت آنان را در سطوح گوناگون محدود کرده است (ر.ک: عمادی،[4]

1. Sarabi.
2. Saikal.
3. Home Office.
4. Emadi.

۲۰۰۰م: ۱۴۴-۱۴۷). این قشر نه‌تنها از جانب ساختار قدرت مرکزی، بلکـه در محـیط خـانواده و جامعهٔ‌محلی نیز گرفتار انکـار، تبعـیض و خشـونت بوده‌انـد. دراین‌میـان نهادهـای دینـی شـیعی و شبکه‌های مذهبی هزاره‌ها صرفاً در جایگاه ساختارهای سـنتی بازدارنـده ظـاهر نشـده‌اند؛ بلکـه در مواردی در جایگاه میانجی‌هـای اجتمـاعی و منـابع مشـروعیت‌بخش در تفسـیر، پـذیرش و حتـی تسهیل برخی ابعاد مدرنیزاسیون حقوقی نقش‌آفرینی کرده‌اند.

سوءاستفادهٔ‌جنسـی، خشـونت خـانگی، ازدواج اجبـاری و دسترسـی نداشـتن بـه عـدالت از چالش‌های اصلی زنان هزاره بوده است (برنامهٔ‌توسعهٔ‌سازمان ملـل متحـد،[1] ۲۰۱۸م: ۷-۹). تـداوم ساختارهای جنسیتی سنتی و رسوم محدودکننده، بازتولید تبعیض و نبود مشارکت در تصـمیم‌گیری را رقم زده است (همان: ۲۵). محدودیت‌های قانونی، فرودستی اجتمـاعی و نبـود سیاسـت‌گذاری اثربخش نیز موانع جدی تحقق حقوق این زنان قلمداد می‌شود (محقـی و همکـاران، ۱۳۹۳: ۱۵). در کنار این، مطالعاتی همچون نائل و میسن (۱۳۷۲) نیـز بـر مقاومـت زنـان بـرای دسـت‌یابی بـه هویت مستقل در سایهٔ‌سنت‌های ریشه‌دار تأکید کرده‌اند.

با سقوط طالبان و استقرار نظام جمهوری، زنان و دختران هزاره با حضور چشـمگیر در آمـوزش عالی، ارتقای سطح سـواد و ورود بـه سیاسـت، جامعهٔ‌مـدنی و عرصـه‌های فرهنگـی و اقتصـادی، جهشی تاریخی را تجربه کردند (عمـادی،[2] ۲۰۰۵م: ۱۸۰-۱۸۴). مشـارکت در نهادهـای مـدنی، افزایش شمار دانشجویان دختر و ظهور چهره‌های شاخص شواهدی از این بهبود نسبی هستند.

بااین‌حـال جریـان مدرنیزاسـیون حقـوقی - بـه‌رغـم گشـایش‌ها - کاسـتی‌های فـراوان داشـت. ساختارها و باورهای سنتی در بستر فرهنگ بومی تداوم یافتند و در بسیاری منـاطق، زنـان بـه دلیـل ساختارهای جنسیتی سنتی، انتظارات خانوادگی و هنجارهای فرهنگی بـا محـدودیت‌هایی روبـه‌رو بودند (محقی و همکاران، ۱۳۹۳: ۴۰۱-۴۰۲). در چنین بستری، برنامه‌های توانمندسازی زنان در افغانستان لزوماً با پیامدهای کاملاً همسو با اهـداف اعلام‌شـده همـراه نبوده‌انـد؛ زیـرا مواجهـهٔ‌این برنامه‌ها با ساختارهای سنتی و قبیله‌ای جامعه گـاه بـه بـروز تنش‌هـایی میـان هنجارهـای فرهنگـی موجود، قرائت‌های فقهی رایج و ارزش‌های اجتماعی جدیـد انجامیـده اسـت (سـیمبر و خـاوری، ۱۴۰۱: ۱۴). نظام حقوقی جدید هرچند بستر تحول را فراهم آورد، پشتوانهٔ‌اجرایی و اجتمـاعی لازم برای تحقق عدالت پایدار و متناسب با فرهنگ بومی شکل نگرفت.

1. United Nations Development Programme (UNDP).
2. Emadi.

تجربهٔزیست زنان هـزاره در اوضـاعی کـه سـه عامـل قومیـت، مـذهب و جنسـیت توأمـان بـر زندگی‌شان اثر می‌گذارد، هم فرصت‌های ویژه و هـم محـدودیت‌های خاصـی ایجـاد کـرده اسـت (محقی و همکاران، ۱۳۹۳: ۳۹۴؛ احمد غوش، ۲۰۰۹م: ۱-۲). این تجربه ترکیبـی از موفقیـت و آسیب بود؛ از سویی افزایش مشارکت، رشد آگاهی و توانمندی بـود و از سـوی دیگـر اسـتمرار یـا ظهور آسیب‌های اجتماعی، هویتی و اخلاقی.

در این وضع متناقض، مرز میان آزادی و دلهره، توانمندی و آسیب‌پذیری همواره در نوسان بـود. بازتعریف نقـش زن در عرصـهٔعمومی و خصوصـی - از کـلاس دانشـگاه تـا خـانواده و از منـاطق دورافتاده تا پایتخت - با امید و جسارت همراه شد (عمادی، ۲۰۰۵م: ۱۸۲-۱۸۴)؛ اما قانون تـازه نتوانست بر سنت‌های جنسیتی بومی غلبه کند و بسیاری از حقوق تصویب‌شده بر روی کاغذ بـاقی ماند.

زنان هزاره با تجربه‌ای التقاطی روبه‌رو شدند؛ یک دسـت مـدرک تحصـیلی، امیـد بـه شـغل و حضور در محافل مدنی و هنری و دست دیگر هنجارهای سـنتی و گـاه موانـع قـانونی غیرحـامی و تصمیم‌های دشوار در انتخاب مسیر زندگی. آنان ناگزیر هر روز میان هویت دینی - قومی ریشـه‌دار و هویت زنانهٔمدرن نویدبخش، توازنی حساس و پرخطر برقرار کردند (احمد غـوش، ۲۰۰۳م: ۳-۴). بااین‌حال این تجربهٔزیسته را صرفاً نمی‌تـوان در چـارچوب الگـوی تقـابلی «سـنت و تجـدد» فهمید؛ بلکه نشان می‌دهد در بستر اجتمـاعی و مـذهبی هزاره‌هـا، میـان عناصـر مـدرن حقـوقی و سنت‌های دینی و قومی، نوعی تعامل، بازتفسـیر و حتـی همکـاری تـدریجی شـکل گرفتـه اسـت؛ تعاملی که می‌تواند برخی پیش‌فرض‌های نظری رایج دربارهٔنسبت دین و مدرنیزاسیون را بـه چـالش بکشد.

افزایش تحصیل و حضور اجتماعی زنان هزاره با فشارهای اجتمـاعی و خـانوادگی همـراه بـود. مقاومت در برابر آسیب‌ها و تلاش برای حفظ انسجام خانواده اهمیت داشـت؛ امـا محرومیت‌هـا و چالش‌های نوظهور نیز پدیدار شد (نائل و میسن، ۱۳۷۲: ۴۴). تعارض میان سـاختارهای حقـوقی مدرن و ارزش‌های دیرپای خانوادگی گاه به شکاف نسلی دامن زد. در ناخودآگاه جمعی ایـن قـوم، عدالت‌خواهی با هویت مذهبی - تاریخی گره خـورده و تجربهٔحاشیه‌نشـینی، انگیـزه‌ای دوچنـدان برای مشارکت و تحول‌آفرینی ایجاد کرده است.

بهبود یا آسـیب در اوضـاع زنـان هـزاره محصـول بـرهم‌کنش پیچیـدهٔپروژه‌های مدرنیزاسـیون، سنت‌های قومی - مذهبی و بستر هویتی ویژهٔاین گروه است. هر زمان که تحول قانونی و اجتمـاعی وارد زنـدگی روزمرهٔزنـان شـده، پیامـدهای متضـادی در پـی داشـته اسـت: افـزایش مشـارکت و

خودآگاهی در کنار تضاد هویتی، اضطراب و دشواری سازگاری بـا هنجارهـای سـنتی و فشـارهای فرهنگی (ر.ک: عمادی، ۲۰۰۰: ۵-۹؛ ریفنبرگ،[1] ۲۰۰۳م: ۶-۸).

با توجه به پیچیدگی‌هایی که اشاره شد، فهم رویارویی در تجربهٔقوم هزاره به‌ویژه زنان با توجه به اقلیت بودن جمعیت آنان در کل افغانستان می‌تواند ابعاد عمیق‌تری از مسئله را روشن کند؛ ازاین‌رو مقالهٔپیش‌رو با درپیش‌گرفتن رویکردی کیفی و تمرکز بر واکاوی تجربهٔزیستهٔزنان هـزاره می‌کوشـد نسبت میان مدرنیزاسیون حقوقی، سنت‌های دینی و عاملیت زنانه را نه به صورت انتزاعی، بلکـه در سطح کنش‌ها، روایت‌ها و راهبردهای زیسته، بررسی و تحلیل کند. پـژوهش حاضـر می‌کوشـد بـا واکاوی تجربهٔهزاره‌ها به‌ویژه زنان و دختران به این پرسش پاسخ دهد که مدرنیزاسیون حقـوقی پـس از سقوط طالبان چگونه و تا چه میزان بر اوضاع آنان تأثیر نهاده است.

با توجه به اقلیت بودن هزاره‌ها در جامعهٔافغانستان، نوع رویارویی آنان با مدرنیزاسـیون حقـوقی نیز لازم است با ویژگی اقلیت بودن آنان فهم شـود. اگـر ایـن قومیـت در جامعهٔافغانسـتان اکثریـت بودند، چه‌بسا رویارویی متفاوتی با فرایندهای حقوقی مدرن داشتند.

پیشینهٔپژوهش

در ادبیات علمی افغانستان پس از جنـگ، یکـی از مباحـث محـوری، نسـبت میـان مدرنیزاسـیون حقوقی و بسترهای سنتی و دینی است کاندیوتی[2] (۲۰۰۵م) با رویکردی انتقـادی نشـان مـی‌دهـد پروژه‌های نوسازی قانونی و توسـعهٔاجتماعی هرگـز در خـلأ اجـرا نمی‌شـوند؛ بلکـه در چـارچوب ساختارهای تاریخی قدرت ازجمله پدرسـالاری، نظام‌هـای خویشـاوندی و اقتـدار مـذهبی شـکل می‌گیرند. به باور او هرچند اسناد قـانونی و توافق‌نامـه‌هایی ماننـد موافقت‌نامـهٔبن و قـانون اساسـی جدید، وعدهٔمشارکت همگانی و عدالت جنسیتی را مطرح کرده‌اند، ضعف حاکمیـت قـانون، نبـود اجماع اجتماعی و ناامنی مزمن، تحقق این وعده‌ها را دچار تأخیر کرده است. کاندیوتی ایـن وضـع را «حقوق شهروندی به‌تعویق‌افتاده» می‌نامد و بر ضرورت بـازتعریف رابطـهٔمیان سـنت، قـدرت و مدرنیته تأکید می‌کند. این تحلیل به‌طورمستقیم به مسئلهٔپژوهش حاضر مرتبط اسـت؛ زیـرا نشـان می‌دهد اصلاحات حقـوقی بـدون توجـه بـه بسـترهای اجتمـاعی و دینـی، بـرای زنـان و اقلیت‌هـا دستاوردی پایدار نخواهد داشت.

در حوزهٔخاص زنان هزاره، عمادی در مقالهٔ«گسستن زنجیرها» (۲۰۰۰م) با اتکـا بـه داده‌هـای

1. Riphenburg.
2. Kandiyoti.

تاریخی و اجتماعی، موقعیت این گروه را در تقاطع سرکوب قـومی و جنسـیتی تحلیـل می‌کنـد. او نشـان می‌دهـد زنـان هـزاره بـا وجـود مشـارکت‌های مقطعـی و نقش‌آفرینی‌هـای اجتمـاعی، به واسطهٔ‌خشونت ساختاری، رسوم قبیله‌ای و محـدودیت‌های قـانونی از دسـت‌یابی بـه شـهروندی کامل بازمانده‌اند. عمادی بر ضرورت تحلیل هم‌زمان نیروهای سنتی، مؤلفه‌های قـومی و جنسـیتی برای فهم وضع زنان هزاره تأکید دارد؛ هرچند تحلیل او عمدتاً به گذشتهٔ‌تاریخی معطوف مانده و از روایت‌های میدانی معاصر کمتر بهره می‌برد. این پژوهش زمینـهٔ‌مفهومی مهمـی بـرای مقالهٔ‌حاضـر فراهم می‌کند؛ اما خلأ آن در توجه به تحولات پس از سال ۲۰۰۱ میلادی، ضرورت پژوهش کنونی را برجسته می‌کند.

ریفنبرگ در مقالهٔ«روابط جنسیتی و توسعه در یک دولت ضـعیف» (۲۰۰۳م) نشـان می‌دهـد حتی در نبود دولت مقتدر، زنان می‌توانند در جایگاه عاملان اجتماعی فعـال در فراینـد بازسـازی و توسعه، ایفای نقش کننـد. او زنـان را نـه صـرفاً دریافت‌کننـدگان خـدمات، بلکـه کنشـگران تغییـر اجتماعی می‌داند و بر اهمیت مشارکت آنان در سیاست‌گذاری و بازسازی تأکید می‌کند. بااین‌حال تحلیل او از تجربهٔ‌زیستهٔ‌زنان اقلیت - به‌ویژه در مناطق حاشیه‌ای - محدود است و تحولات پس از دههٔ ۲۰۱۰ را در بر نمی‌گیرد. این کاستی ضرورت تمرکز پژوهش حاضر بر تجربهٔ‌زیستهٔ زنان هـزاره در بستر محلی و حقوقی را تقویت می‌کند.

مطالعهٔ دیگر (عمادی، ۲۰۰۵م) با تمرکز بر جامعـهٔ اسـماعیلیهٔ بدخشـان، عاملیـت رهبـران و نخبگان محلی را عاملی کلیدی در موفقیت نسبی این جامعه در مسیر مدرنیزاسیون معرفی می‌کند؛ هرچند بر شکنندگی این دستاوردها در برابر فشارهای بیرونـی و محـدودیت‌های سـاختاری تأکیـد دارد. یافته‌های این پژوهش برای مقالهٔ حاضر از آن حیث اهمیـت دارد کـه امکـان نقـش تسـهیلگر نهادهای دینی در فرایند تغییر حقوقی را برجسته می‌کند؛ هرچند تعمیم مستقیم آن به جامعهٔ هـزاره، نیازمند احتیاط است.

موسوی در کتاب هزاره‌های افغانستان (۱۳۷۹) با تحلیلی تاریخی، حذف سازمان‌یافتهٔ هزاره‌هـا از ساختارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را واکاوی می‌کند. او نشان می‌دهد سیاسـت‌های دوران عبدالرحمن خان و بازنمایی هزاره‌ها به عنوان «دیگری» در تاریخ‌نگاری رسـمی، بـه سـلب منـابع، تضعیف هویت فرهنگی و انباشت تاریخی تبعـیض انجامیـده اسـت. ایـن تحلیـل تـاریخی بسـتر ضروری برای فهم موقعیت کنونی زنـان هـزاره را فـراهم می‌کنـد و نشـان می‌دهـد تجربـهٔ تـاریخی محرومیت و مقاومت همچنان بر الگوهای مشارکت و هویت آنان اثرگذار است.

درمجموع این پژوهش‌ها نشان می‌دهند زنان هزاره در تقاطع سه محور تبعیض قومی، مذهبی و

جنسیتی قرار دارنـد و ایـن هم‌افزایـی اوضـاعی پیچیـده و چندلایـه ایجـاد کـرده اسـت. همچنـین اصلاحات حقوقی و برنامه‌های توسعه - هرچند فرصت‌هایی برای تغییـر فـراهم می‌کننـد - بـدون پشتوانهٔ اجتماعی و تحول در ساختارهای محلی و فرهنگی به نتایج پایدار نمی‌رسند. از سوی دیگـر ظرفیت‌ها و عاملیت زنان - حتی در وضع فشار و محدودیت - می‌تواند به محرک تغییر بدل شـود. بااین‌حال کمبود داده‌های به‌روز و روایت‌های میدانی از تجربهٔ زیستهٔ زنـان هـزاره ضـرورت انجـام پژوهش حاضر را به عنوان تلاشی برای پر کردن این خلأ برجسته می‌کند.

چارچوب مفهومی

در پی سال‌ها جنگ و محرومیت، نظـام جمهـوری پـس از سـقوط دورهٔ اول طالبـان و بـا حمایـت گستردهٔ جهانی، شعار دگرگونی ساختارهای حقوقی و اجتماعی کشور و گشودن مسیر تـازه‌ای بـرای عدالت، برابری و مشارکت همگانی را سر داد (برنامهٔ توسعهٔ سازمان ملل متحـد، ۲۰۱۸م: ۵)؛ امـا تجربهٔ زنان هزاره در دل این تحول صرفاً بازتاب تغییر قانون نبود؛ بلکه داستان کشمکش پیچیـده‌ای از تلاقی قانون، سنت، هویت و امید را بازگو می‌کرد.

در این پژوهش، یک مدل تحلیلی سه‌سطحی به منظور تبیین رابطهٔ میان مدرنیزاسیون حقـوقی، نهادهای دینی و عاملیت زنان هزاره ارائه می‌شود:

نخست. سطح کلان (ساختار حقوقی) شامل قانون اساسی، اصلاحات حقوقی و سیاسـت‌های رسمی؛

دوم. سـطح میـانی (نهـاد دینـی) شـامل شـورای علمـا، مراجـع دینـی، فتـاوا و سـازوکارهای مشروعیت‌بخش یا محدودکننده‌ای که با قدرت دینی بر سیاست‌های جنسیتی تأثیر می‌گذارند؛

سوم. سطح خرد (عاملیت زنانه) شامل تجربـهٔ زیسـته، راهبردهـای کنشـگری، مـذاکرهٔ هـویتی و تلاش زنان هزاره برای بهره‌گیری از فرصت‌های حقوقی و کاهش محدودیت‌های فرهنگی- اجتماعی.

این مدل تحلیلی سه‌سطحی چارچوب اصلی تحلیل در این پژوهش است و تعامـل میـان ایـن سه سطح را برای فهم پویایی‌های عدالت جنسیتی در جامعهٔ هزاره ممکن می‌کند.

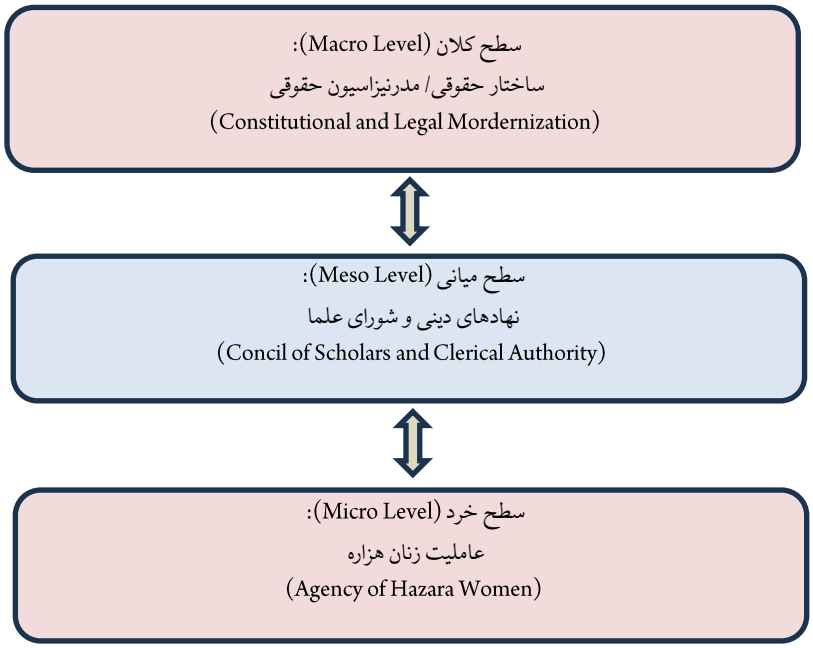

شکل ۱. مدل مفهومی سه‌سطحی: ساختار حقوقی، نهادهای دینی و عاملیت زنان هزاره

مدرنیزاسیون حقوقی از همان ابتدا با مجموعه‌ای از اهداف و امیدها - از گسترش فرصت‌های آموزشی و حقوقی زنان تا کاهش تبعیض و خشونت - همراه بود. در فضای پساطالبان، جامعهٔ بین‌المللی و دولت افغانستان بر این باور بودند که اصلاح نظام قانونی می‌تواند بخشی از مسیر ارتقای جایگاه زنان را هموار کند. الحاق افغانستان به کنوانسیون‌های مربوط به حقوق زنان و تصویب قوانین تازه دربارهٔ خانواده، منع خشونت و حمایت از قربانیان، گام‌هایی در این مسیر بود. بااین‌حال این تحولات در بستری اجرا شد که سنت، عرف و دین همچنان ساختار اصلی روابط اجتماعی را شکل می‌دادند. در بسیاری موارد، عناصر سنتی نه فقط به عنوان مانع، بلکه به عنوان چارچوبی برای تنظیم روابط و ایجاد هم‌بستگی عمل کردند. قوانین جدید روزنه‌هایی از امید را برای زنان و دختران گشودند و در کنار آن، آداب‌ورسوم بومی همچنان بر زندگی فردی و جمعی - به‌ویژه در خانواده‌های هزاره - اثرگذار ماندند؛ گاه هم‌سو با تغییرات و گاه در تنش با آنها. این هم‌زیستی پیچیده سیمای واقعی گذار اجتماعی پساطالبان را ترسیم می‌کند.

آنچه تجربهٔ زنان هزاره را متمایز می‌کند، تقاطع سه مؤلفهٔ قدرتمند است: قومیت، مذهب و جنسیت. هزاره‌ها با پیشینه‌ای طولانی از طرد و حاشیه‌نشینی - چه به دست حکومت‌های پیشین و چه در بستر فرهنگ مسلط - همواره در معرض تبعیض مضاعف بوده‌اند (عمادی، ۲۰۰۰م: ۵-

۷). زنان این قوم بار اضافی تبعیض جنسیتی را نیز بر دوش خود دارند. این موضوع باعث شده تجربهٔ آنان به‌مراتب دشوارتر و پیچیده‌تر از گروه‌های دیگر باشد؛ زن هزاره هم‌زمان با پیش‌داوری‌های قومی در سطح ملی، با قیود مذهبی و سنت‌های خاص محلی و توقعات و محدودیت‌های جنسیتی روبه‌روست.

در چنین اوضاعی، «تقاطع‌گرایی» به عنوان نظریه‌ای کلیدی، فهم دقیق‌تری از وضع زنان هزاره به دست می‌دهد (ر.ک: کرنشاو،[1] ۱۹۸۹م: ۱۳۹-۱۶۷). این نظریه نشان می‌دهد نمی‌توان زنان هزاره را فقط بر اساس یکی از ابعاد هویت (مانند زن بودن یا هزاره بودن) تحلیل کرد؛ بلکه تجربهٔ آنان محصولی از تداخل هم‌زمان این ابعاد است که فرصت‌ها و محدودیت‌ها را به شکل متفاوتی بر آنان تحمیل می‌کند؛ بنابراین زنان هزاره نه‌تنها گرفتار موانع هنجارهای سنتی محلی مانند دیگر زنان افغانستان هستند؛ بلکه با اثرات دیرپای تبعیض قومی مواجه‌اند. برخی از نویسندگان با رویکردی سکولار، احکام شرعی خانواده‌محور را نیز از این قسم دانسته‌اند (احمد غوش، ۲۰۰۳م: ۳-۴).

تأثیر مدرنیزاسیون حقوقی در زندگی زنان هزاره، دو چهرهٔ روشن و تاریک دارد. از یک سو شاهد هستیم که دختران و زنان هزاره در بیست سال گذشته در آموزش، شرکت در نهادهای مدنی، فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و حتی کارآفرینی، نقش فعالی ایفا کرده‌اند (برنامهٔ توسعهٔ سازمان ملل متحد، ۲۰۱۸م: ۵). این فرایند باعث ظهور زنان موفق، تحصیل‌کرده و آگاهی شده که می‌توانند در سطوح مدیریتی و فرهنگی جامعه، نقش‌آفرینی کنند. برای بسیاری از خانواده‌های هزاره، تحصیل دختران و ورود آنان به دانشگاه و کار حالا نه‌تنها یک امکان، بلکه یک ارزش اجتماعی جدید به شمار می‌رود.

اما تصویر فقط به این دستاوردها محدود نیست. بسیاری از زنان هزاره به‌ویژه در مناطق سنتی، هنوز با قیدوبندهای سنت‌های محلی سخت‌گیرانه دربارهٔ خانواده، ازدواج، طلاق و نقش زن دست‌به‌گریبان هستند. قوانین تازه خطرهای جدیدی نیز با خود آورد: بروز تعارض ارزش‌ها میان نسل جوان و پیر؛ تضعیف روابط خانوادگی؛ نوعی سردرگمی و بحران هویت برای دختران تحصیل‌کرده که تجربه‌های جدید را چشیده‌اند، ولی هنوز با عرف‌های محلی سخت‌گیرانه درگیر هستند. مراد از این عرف‌های محلی ارزش‌ها و احکام دینی نیست؛ بلکه هنجارهای فرهنگی بومی مردسالار است که علمای تراز شیعی نیز با آن مخالفت کرده‌اند و در آموزه‌های اصیل فقهی و

1. Crenshaw.

شیعی، ریشه ندارد.

در این بستر، «نظریهٔ فردگرایی و مدرنیزاسیون» - به‌ویژه نظریات اُلریش بک و آنتونی گیدنز - به ما می‌آموزد تغییر اوضاع جوامع سنتی و خانواده‌محور به سمت ارزش‌های جدید همواره با پیامدهای ناخواسته همراه است (موزلیس،[1] ۲۰۰۱م: ۳-۵ و ۱۱). زنان هزاره خود عامل اصلی تحول و تطابق بوده‌اند؛ یعنی نه منفعل و تسلیم و نه پیروز مطلق، بلکه کنشگرانی که کوشیده‌اند فرصت‌های نو را با هویت و فرهنگ بومی خود سازگار کنند. این ویژگی عاملیت آنان را پررنگ می‌کند (ر.ک: حمیدی و یوسف‌زهی، ۱۳۹۷: ۱۶۷-۱۷۰ و نتیجه‌گیری)؛ یعنی زن هزاره - هرچند با موانع متعدد روبه‌رو باشد - در بسیاری عرصه‌ها عاملی برای تغییر و الهام‌بخش دیگران بوده است؛ البته این عاملیت همواره با ریسک تنش‌های خانوادگی، فشار دوچندان یا حتی سرخوردگی همراه شده است.

درمجموع چارچوب مفهومی این مقاله بر این باور است که مدرنیزاسیون حقوقی پس از طالبان، زنان هزاره را وارد فضایی تازه کرده که در آن، میان سنت‌های بومی و قانون و فرصت و تهدید حرکت می‌کنند. اگرچه قوانین جدید راه را برای رشد و حضور فعال زنان باز کرده، این مسیر آکنده از موانع و چالش بوده است. تجربهٔ زنان هزاره نمونهٔ برجستهٔ زندگی در «مرز»هاست؛ مرز میان قانون و عرف و میان انتظار جمعی و خواست فردی. این چارچوب مفهومی می‌کوشد تجربهٔ زیستهٔ زنان هزاره را تنها به عنوان قربانیان تبعیض ننگرد؛ بلکه آنان را به مثابه گروهی پویا ببیند که همواره برای یافتن تعادل میان هویت قومی - مذهبی و فرصت‌های حقوقی نو در تلاش هستند. در این چارچوب، تجربهٔ زنان هزاره را می‌توان در پرتو مفهوم «طرد مضاعف» نیز فهم کرد؛ مفهومی که به اوضاع گروه‌هایی اشاره دارد که به طور هم‌زمان در معرض دو یا چند شکل از حاشیه‌رانی اجتماعی قرار دارند. در مورد زنان هزاره، این وضع از تقاطع تبعیض قومی و نابرابری جنسیتی شکل می‌گیرد.

روش

پژوهش حاضر با رویکرد کیفی و با تأکید بر مصاحبه‌های نیم‌ساخت‌یافته انجام شده است. گردآوری داده‌ها بر مبنای تجربهٔ زیسته و نگاه کنشگرانهٔ مشارکت‌کنندگان طراحی شد تا ضمن توجه به تفاوت‌های موقعیتی، امکان واکاوی عمیق لایه‌های پنهان واقعیت اجتماعی فراهم شود. در این پژوهش، نمونه‌گیری به صورت هدفمند انجام شده است. درمجموع با دوازده تن از زنان هزاره که تجربهٔ زیستهٔ مستقیم و غیرمستقیم در جامعهٔ افغانستان طی سال‌های مورد نظر پژوهش را داشته‌اند

1. Mouzelis.

و نیز مردان و شخصیت‌هایی کـه در حوزه‌هـای حقـوقی، مـدنی و اجتمـاعی، تجربـه و تخصـص مستقیم در موضوع اوضاع زنان و دختران هزاره داشته‌اند، گفت‌وگو شـد. مشـارکت‌کنندگان از میـان فعالان مدنی، مشاوران حقوقی، پژوهشگران حـوزهٔ زنـان و افـراد آشـنا بـا سـاختارهای فرهنگـی و اجتماعی جامعهٔ هزاره انتخاب شده‌اند. این ترکیب نمونه با هدف دست‌یابی به دیدگاه‌های متنـوع و داده‌های عمیق کیفی در مورد چالش‌ها، فرصت‌ها و تجربهٔ زیستهٔ زنان هزاره طراحـی شـده اسـت. انتخاب مشارکت‌کنندگان به صورت هدفمند و با هدف پوشش تنوع تجربه‌های زنان و مـردان دارای سابقهٔ زیسته در افغانستان پسـاطالبان – در عرصـه‌های اجتمـاعی، آموزشـی، شـغلی و فرهنگـی – صورت گرفت و مبتنی بر منطق آماری نبود؛ بلکه بر غنای تحلیلی داده‌ها تمرکز داشت.

فرایند انجام مصاحبه‌ها ماهیتی تعاملی و تحلیلی داشت؛ به این معنا کـه پرسـش‌های محـوری متناسب با جایگاه اجتماعی، تحصیلات، حوزهٔ فعالیت و بافت فرهنگی هـر مشـارکت‌کننده تنظـیم شد و گفت‌وگوها از چارچوب پرسش‌وپاسخ صرف فراتر رفت. این رویکرد موجـب شـد داده‌هـای حاصـل – افـزون بـر اطلاعـات توصـیفی – واجـد تفسـیرها و معناپردازی‌هـای شخصـی مشارکت‌کنندگان نیز باشد.

پس از پیاده‌سازی کامل مصاحبه‌ها، داده‌ها به‌دقت بازخوانی و وارد مرحلهٔ کدگـذاری شـد. در گام نخست، کدگذاری باز با هدف اسـتخراج مضـامین اولیـه و شناسـایی مفـاهیم کلیـدی انجـام گرفت. سپس از طریق مقایسه و دسته‌بندی کدها، کدهای محوری استخراج شد که بیـانگر الگوهـا و محورهای مشترک یا متمایز در تجربه‌های زیستهٔ مشارکت‌کنندگان بودند. درنهایـت بـا تجمیـع و تلفیق ایـن کـدهای محـوری و اسـتمرار تحلیـل، هفـت مقولـهٔ اصـلی شـکل گرفـت کـه هریـک بازتاب‌دهندهٔ یکی از ابعاد اساسی مسئلهٔ پژوهش بود و چارچوب تحلیل نهایی را سامان داد.

یافته‌های پژوهش

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد مدرنیزاسیون حقوقی در جامعهٔ هـزارهٔ افغانسـتان نـه بـه عنـوان فرایندی یک‌سویه و تحمیلی، بلکه در بستر تعامل، مذاکره و مشروعیت‌بخشی متقابل بـا نهادهـای دینی و اجتماعی شکل گرفته است. داده‌ها گویای آن است که واکنش جامعهٔ هـزاره بـه اصـلاحات حقوقی، تابعی از جایگاه اقلیتی، ساختارهای دینی – قومی و ظرفیت‌های نهادی موجود بوده و ایـن امر به الگوهای متمایزی از پذیرش، بازتفسیر و هم‌زیستی انجامیده اسـت. براین‌اسـاس یافتـه‌ها در قالب دو مقولهٔ اصلی و پنج زیرمقوله سامان یافته‌اند که در جدول شمارهٔ ۱ ارائه شده است.

جدول شمارهٔ ۱: مقوله‌ها و زیرمقوله‌های پژوهش

شماره	مقوله‌ها	زیر عنوان مقوله‌ها

۱	اعتباربخشی متقابل مدرنیزاسیون حقوقی و نهادهای دینی	کارکرد نهادهای دینی در فرایند پذیرش مدرنیزاسیون حقوقی
		۱-۲. بازتفسیر دین زمینه‌ساز پذیرش مدرنیزاسیون حقوقی
		۱-۳. مدرنیزاسیون حقوقی به مثابه زمینه‌ای برای رسمیت و تثبیت هویت شیعیان
۲	هم‌زیستی مدرنیزاسیون حقوقی و نهادهای دینی و اجتماعی	۲-۱. تعامل نهادها و هنجارهای مدرن با نهادها و هنجارهای دینی
		۲-۲. به رسمیت شناختن نهادهای اجتماعی توسط مدرنیزاسیون حقوقی

۱. اعتباربخشی متقابل مدرنیزاسیون حقوقی و نهادهای دینی

فرایند مدرنیزاسیون حقوقی نه به مثابه یک روند تحمیل‌شده و متعارض با دین، بلکه به عنوان روندی متکی بر مشروعیت‌بخشی متقابل و تعامل فعال با نهادهای دینی تحقق یافته است. در این فرایند، نهادهای دینی با تفسیر پویا و منطبق بر نیازهای زمان از شریعت، در مشروعیت‌بخشی به قوانین جدید سهیم بوده‌اند و هم‌زمان نهادهای حقوقی نو نیز زمینهٔ رسمیت و تقویت هویت مذهبی و اجتماعی شیعیان را فراهم کرده‌اند. این وضع موجب شکل‌گیری پویایی منحصربه‌فردی میان سنت و تجدد شده است که نقش تعیین‌کننده‌ای در شکوفایی هویت و موقعیت اجتماعی زنان هزاره ایفا کرده است.

۱-۱. کارکرد نهادهای دینی در فرایند پذیرش مدرنیزاسیون حقوقی

مدرنیزاسیون حقوقی در جامعهٔ هزارهٔ افغانستان هرگز یک مسیر یک‌طرفهٔ اصطکاکی نبوده؛ بلکه بر بستر تأثیر و تأثر میان نهادهای دینی و ساختار حقوقی جدید شکل گرفته است. بر خلاف تلقی اولیه که دین را همواره مانع تغییر و تجدد می‌پندارد، داده‌های حاضر نشان می‌دهد نهادهای دینی نقشی فعال، تسهیلگر و حتی ضرورتاً مدرنیزاسیون‌پذیر ایفا کردند.

نهادهای دینی به عنوان «عامل توانمندساز زنان هزاره» ایفای نقش کرده است؛ مراکز و مناسک دینی ضمن تثبیت ارزش‌های سنتی، فرایند مدرنیزاسیون را از طریق ترویج تحصیل، مهارت‌آموزی و تقویت مشارکت اجتماعی زنان تسهیل کردند. از نظر کد ۱: «مراکز دینی ... مطالعه و تحقیق را به جامعهٔ خودش تزریق کرده ... از آثار غیرمستقیم، آن این است که به سمت فرهنگ و هنر و دانش قدم بردارند».

حتی حساسیت‌های رایج دربارهٔ اشتغال و تحصیل زنان در بستر تفسیر دینی و با استدلال فایده‌های اخلاقی و خانوادگی به‌تدریج رنگ باخته است. به گفتهٔ کد ۸: «آیا مادر من در وقت زایمان، پیش داکتر مرد برود خوب است یا داکتر زن؟ ... اگر استاد زن باشد، برایش بهتر است ...

درس و مکتب برای دخترها و زن‌ها بسیار خوب شد».

کارکرد آموزشی و فرهنگی دین در کاهش خشونت و ارتقای حقوق زنان تأثیر مهمی دارد. به گفتهٔ کد ۱۰: «در رسانه‌های مردم شیعه و هزاره ... گفته می‌شد که از خشونت علیه زن‌ها پرهیز کنید ... زن‌ها ... به درس‌های دینی ... روی آورده بودند و از حقوق خودشان باخبر می‌شدند ... اسلام ... روی اخلاق خوب با زن‌ها تأکید کرده ... درنتیجه خشونت کمتر شد».

«نمونه‌سازی و پیشگامی رهبری مذهبی در حمایت از تحصیل زنان» با رویکرد مثبت علمای بزرگ شیعهٔ افغانستان به‌ویژه حضرت آیت‌الله محسنی﵀ به تحصیل و توانمندسازی زنان خاستگاه تغییرات ساختاری شد. کد ۱۲: «ایشان ... تأکید زیادی بر ارتقای تحصیلات بانوان داشتند. حتی حوزهٔ علمیهٔ خواهران خدیجة الکبری ... اولین حوزهٔ علمیهٔ خواهران در افغانستان بود».

بر خلاف پندارهای کلیشه‌ای رایج دربارهٔ دین به عنوان مانع مطلق نوگرایی، نهادهای دینی هزاره‌های افغانستان با جهت‌دهی استنباط سنتی به سوی ملایمت و واکنش مثبت به ضرورت‌های جدید، نقش واسط و مشروعیت‌بخش برای مدرنیزاسیون حقوقی زنان ایفا کردند. در این تحلیل البته نباید اقلیت بودن هزاره‌ها را از نظر دور داشت. گروه اقلیت از فرصت‌های پیش‌آمده برای حضور اجتماعی خود بیشترین بهره‌گیری را می‌کنند. از همین جهت نهادها و شخصیت‌های دینی هزاره از فرصت پیش‌آمده که امکان فعالیت‌های آزادانه‌تری به آنان می‌داد، استقبال کردند.

۲ـ۱. بازتفسیر دین، زمینه‌ساز پذیرش مدرنیزاسیون حقوقی

بر خلاف فرضیه‌هایی که دین را مانع تحول می‌دانند، مشارکت‌کنندگان هزاره بر نقش و اهمیت بازخوانی و تطبیق اصول دینی با تحولات مدرن تأکید دارند. داده‌ها نشان می‌دهند سنت‌های بومی و باورهای دینی را به گونه‌ای پویا می‌توان بازتفسیر کرد و موانع ظاهری میان حقوق مدرن و شریعت با «فهم اجتهادی» و ظرفیت‌های حقوق اسلامی تا اندازه‌ای رفع شده است. نقش فقها و روحانیان نواندیش به‌وضوح در پذیرش تحول حقوقی و تحقق آشتی دین و قوانین مدرن برجسته است. حضرت آیت‌الله محسنی﵀ مؤسس و رئیس فقید شورای علمای شیعهٔ افغانستان در کتاب زن در شریعت اسلامی هیچ محدودیتی برای مشارکت‌های سیاسی زنان قائل نبودند؛ بلکه تنها ملاک را توانایی و خدمت درست و رعایت حدود شرعی و اخلاقی می‌دانستند. از نظر ایشان زن می‌تواند رئیس‌جمهور یک کشور بشود و تنها ملاک خدمت و توانایی مدیریت با همان ضوابط و شرایط درست است. ایشان جنسیت را ملاک نمی‌دانند (کد ۱۲).

مسیرهای فقهی - حقوقی مانند شرط ضمن عقد، وکالت زن برای طلاق و تفسیرهای منعطف دربارهٔ اشتغال و مشارکت اجتماعی زنان مصداق‌های تلاش برای تبدیل منازعات سنتی به

راه‌حل‌های حقوقی مدرن است: «توافق دو طرف است که ایجاد مسئولیت می‌کند که می‌گوید من کار می‌کنم؛ شما به وضع خانه برس. این توافق دو طرف است؛ اما دین مسئله ندارد...» (کد ۱). همچنین «در همان موضوع هم قائل به شرط ضمن عقد و وکالت زن در مسائل مربوطه بودند تا این مسئله را از طریق درست از ابتدا حل کنند؛ در موقع نکاح شرط کنند که در موضوعات مربوطه، زن بدون دردسر بتواند از منزل خارج شود؛ اما از لحاظ فقه، ایشان مایل نبودند که از اصل موضوع، صرف‌نظر کنند...» (کد ۱۲).

۳ـ۱. مدرنیزاسیون حقوقی به مثابه زمینه‌ای برای رسمیت و تثبیت هویت شیعیان

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد ارتباط میان مدرنیزاسیون حقوقی و نهادهای دینی رابطه‌ای دوسویه و متقابل بوده است؛ اگر نهادهای دینی عاملی مشروعیت‌بخش برای مدرنیزاسیون حقوقی بوده، در نقطهٔ مقابل، مدرنیزاسیون حقوقی نیز نه‌تنها موجب نظم‌دهی جدید نظام حقوقی شد؛ بلکه فرصتی بنیادین برای رسمیت یافتن، شناسایی و نهادینه‌سازی هویت مذهبی و قومی مردم شیعه و هزاره در ساختار حقوقی – سیاسی افغانستان فراهم کرد.

صرف‌نظر از مشکلات و کشمکش‌های فراوان در مسیر رسمیت مذهب شیعه و تصویب قانون احوال شخصیهٔ شیعیان افغانستان، روند نوسازی و اصلاحات حقوقی در این کشور زمینهٔ مساعد برای تحقق این امر را فراهم کرد. از مهم‌ترین نتایج رسمیت مذهب شیعه و در پی آن تصویب قانون احوال شخصیهٔ شیعیان، تحکیم شخصیت، اعتمادبه‌نفس و جایگاه هویتی زنان هزاره بود. رسمیت مذهب شیعه و قوانین وابسته به آن نقش محوری در تقویت شخصیت اجتماعی و معنوی زنان هزاره داشت. به اعتقاد کد ۴: «وقتی از حق خود دفاع می‌کردم ... اینکه چرا شیعه‌ام ... رشد شخصیتی من ... مسئلهٔ بسیار باارزشی است». همچنین «آزادی مذهبی روی زندگی خیلی از ما هزاره‌ها تأثیر داشت و آگاهی‌مان بیشتر شد».

یکی دیگر از مهم‌ترین دستاوردهای رسمیت مذهب شیعه «ارتقای اوضاع آموزشی و مشارکت اجتماعی زنان در پرتو رسمیت مذهب» است. رسمیت یافتن مذهب مانع سنتی بازدارنده از حضور اجتماعی و تحصیل دختران هزاره را از میان برداشت. کد ۸: «شیعیان با آزادی به اعمال دینی خود عمل می‌کردند؛ زنان و دختران ما هم درس مکتب می‌خواندند ... هیچ‌کس از پیشرفتشان جلوگیری نمی‌کرد». ارتقای عزت‌نفس اجتماعی و حذف شرم و ترس هویتی نیز به عنوان یکی از نتایج رسمیت مذهب، مانع دیرپای خودخجالتی و واهمه‌های هویتی را رفع کرد. کد ۱۰: «دیگر از هزاره بودن و شیعه بودنشان خجالت نمی‌کشیدند ... به‌راحتی هر جایی ابراز می‌کردند».

مدرنیزاسیون حقوقی فرصت نادر رسمیت‌بخشی به هویت جمعی شیعه و هزاره ایجاد کرد و در

پرتو آن، ارتقا و تحکیم شخصیت زنان، توسعهٔ آگاهی و رفع بخشی از تبعیض‌های دیرینهٔ حقوقی و معرفتی ممکن شد؛ هرچند مناسبات ساختاری سنتی و فشار برخی گروه‌های اجتماعی و مذهبی سد راه تحقق کامل آرمان‌های حقوقی شد. به طور خلاصه می‌توان گفت فرایند مدرنیزاسیون حقوقی در جامعهٔ هزارهٔ افغانستان، بر خلاف بسیاری از پیش‌فرض‌های نظری مدرن که دین را همواره منفعل و ایستا می‌پندارند، به‌خوبی پیش رفته است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد نهادهای دینی می‌توانند به واسطهٔ فهم عقلانی و منطبق با نیاز زمان به نهادهای قانون‌گذار و مشروعیت‌بخش رویکردهای جدید بدل شوند. درعین‌حال مدرنیزاسیون حقوقی نیز در صورتی امکان موفقیت خواهد یافت که از رهگذر رسمیت‌یابی هویت مذهبی و قومیتی، امکان مشارکت فعال، عزت‌نفس جمعی و کنشگری اجتماعی را برای گروه‌های محروم به‌ویژه زنان هزاره فراهم آورد.

۲. هم‌زیستی مدرنیزاسیون حقوقی و نهادهای دینی و اجتماعی

هم‌زیستی مدرنیزاسیون حقوقی با نهادهای دینی و اجتماعی بازتاب‌دهندهٔ یکی از پیچیده‌ترین و پویاترین تحولات اجتماعی در جامعهٔ هزارهٔ معاصر افغانستان است. این مقوله نشان می‌دهد مدرنیزاسیون حقوقی بر خلاف روایات تعارض‌آمیز و تقابل‌محور، نه‌تنها به حذف یا تضعیف نهادهای دینی و اجتماعی سنتی منجر نشده؛ بلکه به واسطهٔ سازوکار تعامل و پذیرش متقابل، زمینهٔ هم‌زیستی، هم‌افزایی و مشروعیت‌بخشی دوسویه را فراهم کرده است. کارکرد فعال شورای علما، مراجع تقلید و نهادهای دینی در مشروعیت‌بخشی به دستاوردهای مدرن و ایفای نقش میانجی در کنار به رسمیت شناختن جایگاه آنان در قوانین رسمی، نمونه‌ای آشکار از این هم‌زیستی است. این روند نه‌تنها مانع تعارض‌های ساختاری شد؛ بلکه امنیت اخلاقی، انسجام خانوادگی و افزایش آگاهی زنان را نیز تقویت کرد.

۲ـ۱. تعامل نهادها و هنجارهای مدرن با نهادها و هنجارهای دینی

در روند مدرنیزاسیون حقوقی افغانستان، تجربهٔ جامعهٔ هزاره را باید متمایز از اغلب گروه‌های اجتماعی دیگر دانست. داده‌ها بیانگر آن است که بر خلاف تصور دوگانه و پارادایم تعارض، مدرنیزاسیون حقوقی و نهادهای دینی به‌ویژه در میان شیعیان افغانستان، نه‌تنها هم‌زیستی داشتند؛ بلکه هم‌افزایی نیز رخ داده است. این امر را باید نتیجهٔ تعامل تدریجی میان شورای علمای شیعه، مراجع، نهادهای رسمی حقوقی و دگرگونی‌های اجتماعی دانست.

شورای علمای شیعه و دفترهای مراجع - به‌ویژه با مدیریت حضرت آیت‌الله محسنی‌ﷺ - پهنه‌ای فراهم آوردند که مدرنیزاسیون با ارزش‌های دینی اصطکاک نیابد؛ بلکه قالب مشروعیت یابد و مقبولیت اجتماعی پیدا کند: «همهٔ اینها تحت اشراف حضرت آیت‌الله العظمی محسنی‌ﷺ

بود. علی‌کل‌حال نفس انتخابات و شرکت در انتخابات کـه ریشـه در دموکراسـی دارد، مـورد تأییـد فعالانهٔ شورای علما قرار گرفت که خود این امر یک پتانسیل و قدرت بسیار محسوس و ملمـوس در حمایت از مدرنیزاسیون بود» (کد ۲). تحلیل نقش شورای علما نشان می‌دهد صرفاً متـولی تفسـیر شریعت نبود؛ بلکه نقش میانجی رسمی را میان دولت و جامعه ایفا می‌کـرد: «شـورای علمـا در آن زمان بسیار تأثیرگذار بود. آن دسته از مفاهیم مدرنیزاسیون که با اسلام در انطباق بود، مورد اسـتقبال شورای علما قرار گرفت» (کد ۲).

در حوزهٔ حل منازعات خانوادگی و اجتماعی نیز شورای علما، دفترهای مراجع تقلید و مـدارس دینی عملاً بدیلی مشروع، قابل اعتمـاد و مقرون‌به‌صـرفه بـرای دسـتگاه قضـایی - غالبـاً فاسـد یـا ناکارآمد - ساخت؛ چراکه به اعتقاد مشارکت‌کنندگان «بالای ۸۰ درصد مراجعات مردم بـه علمـا و روحانیون به شمول شورای علما و ائمـهٔ جماعـات بـود و از طریـق صـلح و مصـالحه، حل‌وفصـل می‌شد» (کد ۲). «در مراجعه به دادگاه‌ها، در احوال شخصیه ارجاع داده می‌شد؛ گاهی بـه شـورای علما، گاهی به دفاتر مراجع ازجمله دفتر آیت‌الله محقق کابلی﵀ و اینها هم تلاش می‌کردند قضـایا را از طریق اصلاح ذات‌البین حل‌وفصل کنند، نه از طریق محاکم رسـمی» (کـد ۲). ایـن رویکـرد مصالحه‌ای و غیررسمی - حتی بدون ضمانت اجرایی دادگاهی - با استقبال عمومی روبـه‌رو بـود؛ زیرا باآنکه ظاهراً آرای آنها «ضمانت اجرایی نداشتند و با توجه به چنـد مسـئله، مـردم بـه اطمینـان رسیده بودند که از طریق علمای شیعه به مصلحتشان است؛ زیـرا اولاً نظـام قضـایی کشـور بسـیار فاسد بود ...» (کد ۲).

تعامل میان حقوق مدرن و اصول اسلامی در قانون‌گذاری و اجرایی شدن احکام عینی نیز جلوه داشته است. مادهٔ ۳ قانون اساسی افغانستان به‌طورمستقیم بر حاکمیت اصول دین اسلام تأکید دارد تا بدین‌وسیله تعارض‌های اساسی میان قـانون مـدرن و شـریعت برطـرف شـود. در مـادهٔ ۳ قـانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان آمده بود که هیچ قانونی بـر خـلاف احکـام و معتقـدات دیـن مقدس اسلام در افغانستان نمی‌تواند نافذ شود. همین ماده به عنوان یک اصل حاکم بر تمام قـوانین موضوعه اشراف داشت. چنین اصل راهبردی، هم‌سویی نسبی ارزش‌های مدرن و دینی را به شکلی نهادی تضمین کرد. تعارض‌های جدی میان مدرنیزاسیون حقوقی و قـوانین جزایـی نیـز بـه حـداقل رسید.

تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد هم‌سویی دوگانهٔ مدرنیزاسیون و ارزش‌های دینی بـه‌ویژه در اصـول «منع خشونت علیه زنان» و «تبعیض جنسیتی»، نه‌تنها مخالفت اجتماعی یا دینی بر نمی‌انگیخت؛ بلکه با تأیید تحکیمی نهاد دین همراه می‌شد: «بسیاری از مدرن‌سازی‌های حقوقی که در افغانستان

صورت گرفت، در برخی موارد در راستای منافع مردم افغانستان و به‌خصوص زنان افغانستان بود ... مثلاً قانون منع خشونت علیه زنان. خشونت هم در اسلام منع شده، هم در قوانینی که در پارلمان افغانستان به تصویب رسید» (کد ۳).

دراین‌میان نقش آیت‌الله محسنی‌ﷺ در «تثبیت و مشروعیت‌بخشی» دموکراسی انتخاباتی و پذیرش حقوقی زنان بارها برجسته شده است. تفکر فقهی، اجتهادی و رویکرد اصلاحی علما وجه افتراق اصلی شیعیان با جریان‌های اهل‌سنت به شمار می‌آید. به باور کد ۲ «افغانستان توانسته بود ارزش‌ها را با هم جمع کند ... سنت‌های خلیفه‌گری و خلافت و امارت را که در جامعه جواب نمی‌داد و ساخته و پرداختهٔ اندیشه‌های متصلبانهٔ برخی‌ها بود را کنار گذاشتند و حق انتخاب را به انسان‌ها دادند و از طرف دیگر موادی که مخالف اسلام بود را کنار گذاشتند؛ لذا تضاد و تعارض جدی از نظر من وجود نداشت».

در حوزه‌هایی همچون حجاب، اشتغال زنان و امنیت اجتماعی، همراهی بین ارتقای آزادی‌های اجتماعی و پایبندی دینی، چهرهٔ بارز دارد: «به نظر من مسئلهٔ حجاب یک موضوع عقیدتی و خانوادگی بود ... با توجه به شرایط و آزادی‌هایی که وجود داشت، حجاب زنان افغانستان و زنان هزاره بد نبود»، «آزادی بود؛ ولی چارچوب اسلامی هم بود. خیلی جاها زنان از مردها جدا بودند؛ در مدارس دخترانه و پسرانه از هم جدا بودند؛ حتی در بانک‌ها قسمت خانم‌ها جدا بود. به نظر من مشکل خاصی نبود» (کد ۸).

آگاهی زنان، تأکید نهادهای دینی و تبلیغات رسانه‌ای هم‌سو باعث شد تقابل سنت و مدرنیته به حداقل برسد: «آگاهی زن‌ها و دختران از حق و حقوق خودشان تأثیر داشت. دوم فشار حکومت و مؤسسات و فضای مجازی هم بود که افشا می‌کرد و شخص خشونتگر را محاکمه و رسوا می‌ساخت. تبلیغات هم بود که در مدارس و مساجد و منبرها گفته می‌شد که زن‌ها انسان هستند حق و حقوقی دارند؛ نباید با آنها از خشونت کار بگیرید» (کد۱).

۲ـ۲. به رسمیت شناختن نهادهای اجتماعی توسط مدرنیزاسیون حقوقی

یافته‌ها نشان می‌دهد مدرنیزاسیون حقوقی افغانستان - بر خلاف تصور - «نهادهای سنتی و مدنی» را به رسمیت شناخته و در فرایند حل‌وفصل دعاوی حقوقی و اجتماعی، مشارکت داده است. این امر را می‌توان محصول «تعدد نظام‌های حقوقی» و رویکرد پلورالیستی ساختار قضایی افغانستان دانست.

ارجاع گستردهٔ دعاوی به شورای علما، جرگه‌های محلی و مدارس علمیه نه‌تنها به کاهش بار محاکم رسمی انجامیده؛ بلکه اعتماد عمومی به عدالت را افزایش داده است. این مسئله را در

پاسخ‌های مشارکت‌کنندگان به‌وضوح می‌توان مشاهده کرد؛ چنان‌که پاسخ‌دهندهٔ شماره ۲ می‌گوید: «در مراجعه به دادگاه‌ها، در احوال شخصیه ارجاع داده می‌شد؛ گاهی به شورای علما، گاهی به دفاتر مراجع ازجمله دفتر آیت‌الله محقق کابلی﵀ و اینها هم تلاش می‌کردند قضایا را از طریق اصلاح ذات‌البین حل‌وفصل کنند، نه از طریق محاکم رسمی». همچنین دولت و ساختار حقوقی با رویکرد تسهیلی و کاهش حجم پرونده‌های قضایی، نهادهایی همچون «ریاست حقوق» را ذیل وزارت عدلیه برای حل دعاوی غیرقضایی رسمیت بخشید. «دولت علاقه‌مند بود که قضایایی که احتیاج به محکمه ندارد را به جرگه‌ها بسپارد؛ لذا ریاست حقوق را خیلی بها می‌دادند و آن را زیر نظر وزارت عدلیه قرار دادند» (کد ۱۱).

آرای صادره از علمای دین و جرگه‌های محلی از طریق ثبت و بایگانی در محاکم، تمهید حقوقی برای عبور از رسمیت صرف دستگاه قضایی و اعطای اعتبار حقوقی به نهادهای غیررسمی را فراهم کرد. به گفتهٔ یکی از مسئولان بخش مساعدت‌های حقوقی ملل متحد در افغانستان «در این اواخر، سازوکاری به وجود آمده بود که عدالت غیررسمی، این آرای علما یا شورای علما یا دفاتر مراجع در محاکم، ثبت و بایگانی می‌شدند ... رأی جرگه را برای ثبت رجیستر به وزارت عدلیه ارسال می‌کردند و بعد از این مرحله، این رأی رسمی می‌شد و طرفین ملزم به تبعیت از آن می‌شدند» (کد ۱۱).

داده‌ها حاکی است که وزارت امور زنان، کمیسیون حقوق بشر و حتی واحدهای حقوق بشری و حمایت از خانواده در لوی سارنوالی (دادستانی کل) سهم چشمگیری در حمایت قانونی از زنان و ترویج مطالبات اجتماعی داشتند و مراودات ایشان با مردم بهبود نسبی یافته بود: «وزارت امور زنان و کمیسیون حقوق بشر ... زمینهٔ کار زن‌ها را فراهم می‌کردند. من از آن شرایط بسیار راضی بودم» (کد ۱۰). مؤسسات خارجی و ملل متحد نیز از طریق همین سازمان‌های مردمی برنامه‌های آموزشی و مساعدت‌های حقوقی خود را اجرا می‌کردند. مسئول مساعدت‌های حقوقی ملل متحد[1] در پاسخ به این پرسش که مساعدت‌های حقوقی ملل متحد از چه طریق در افغانستان اجرا می‌شد، می‌گوید: «ما از طریق جامعهٔ مدنی و سازمان‌های مردمی[2] کارها را پیش می‌بردیم» (کد ۱۱).

هم‌زیستی مدرنیزاسیون حقوقی و نهادهای دینی و اجتماعی در جامعهٔ هزاره نه‌تنها نتیجهٔ تحمل و مدارا، بلکه محصول همکاری هدفمند، مشروعیت‌یابی متقابل و بازتعریف مستمر نقش‌ها بوده

1. UNDP.
2. CIVIL SOCIATY.

است. این پدیده زمینه‌ساز پویایی، ارتقای امنیت اخلاقی و خانوادگی، کاهش خشونت و افزایش آگاهی زنان و حتی ارتقای کارآمدی ساختار حکومتی شد. مدرنیزاسیون حقوقی در بستر یادشده، نه از طریق طرد یا حذف سنت، بلکه با بهره‌گیری از ظرفیت‌های انباشتهٔ نهاد دین، شوراهای علما و آشتی اصولی با الزامات مدنی به منصهٔ ظهور رسید.

داده‌ها نشان می‌دهد در بیست سال دورهٔ پساطالبان، در کنار چالش‌های پایدار، زمینه‌هایی نیز برای گسترش تحصیلات، مشارکت اجتماعی و حضور زنان هزاره در برخی نهادهای مدنی و عرصه‌های عمومی فراهم شد. این تحولات – هرچند محدود و نابرابر – بیانگر نوعی گشایش نسبی در موقعیت اجتماعی زنان بود که در روایت‌های مشارکت‌کنندگان، بارها بر آن تأکید شد.

بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر مواجههٔ نقش مدرنیزاسیون حقوقی و نهادهای دینی را در اوضاع زنان هزارهٔ افغانستان پس از سقوط طالبان تحلیل کرد. بررسی داده‌های میدانی پژوهش حاضر و دیگر اسناد مورد مطالعه نشان می‌دهد تجربهٔ زنان هزاره نماد یکی از پیچیده‌ترین الگوهای تقاطع هویتی در جهان معاصر است: جایی که دین، سنت، قومیت و مدرنیته هم‌زمان نقش ایفا می‌کنند و هیچ‌کدام به‌تنهایی تعیین‌کنندهٔ مطلق تحولات اجتماعی نیستند.

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد اوضاع زنان هزاره در دورهٔ بیست‌ساله پساطالبان را می‌توان در بستر تعامل پیچیدهٔ میان مدرنیزاسیون حقوقی، نهادهای دینی و ساختارهای اجتماعی فهم کرد. داده‌های مصاحبه‌ها گویای آن است که در کنار استمرار برخی محدودیت‌های ساختاری و فرهنگی، زمینه‌هایی نیز برای گسترش تحصیلات، مشارکت اجتماعی و حضور نسبی زنان هزاره در برخی نهادهای مدنی و عرصه‌های عمومی فراهم شده بود. این تحولات - هرچند به شکل محدود و نابرابر – نشان‌دهندهٔ نوعی گشایش نسبی در موقعیت اجتماعی زنان هزاره بود؛ گشایشی که بیش از آنکه محصول حذف سنت باشد، حاصل نوعی تعامل و مشروعیت‌یابی متقابل میان نهادهای مدنی، ساختارهای حقوقی جدید و ظرفیت‌های موجود در نهاد دین به شمار می‌آمد. بااین‌حال یافته‌ها نشان می‌دهد این دستاوردها در بسیاری موارد با محدودیت‌های نهادی، هنجارهای مردسالارانه و ناپایداری اوضاع سیاسی روبه‌رو بوده و ازاین‌رو تحقق پایدار اهداف عدالت جنسیتی همچنان با چالش‌های چشمگیری دست‌به‌گریبان بوده است.

تحلیل یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد سیاست‌های مدرنیزاسیون حقوقی – اعم از تصویب قوانین تازهٔ خانواده، الحاق به کنوانسیون‌های بین‌المللی و نهادسازی حقوق زنان – بیشتر نقشی مکمل در گشودن افق‌های جدید برای زنان هزاره داشته‌اند تا نقشی قطعی و مستقل. این سیاست‌ها،

اگرچه زمینه‌ای برای افزایش سطح حضور اجتماعی و تحصیلی زنان هزاره و تقویت عاملیت زنانه فراهم کردند، به نظر می‌رسد این تغییرات عمدتاً در سطح قوانین رسمی و نمادین بروز یافته و تحقق عملی اهداف عدالت جنسیتی همچنان دچار محدودیت‌هایی بوده است.

پژوهش حاضر روایتی متوازن از نقش دین و نهادهای دینی در تحول جایگاه زنان به دست می‌دهد؛ روایتی که از تقلیل‌های رایجی چون دین به مثابه مانع مطلق یا تسریع‌کنندهٔ محض فراتر می‌رود. شواهد و تجربه‌های این پژوهش بیانگر نقش و کارکردهای چندگانهٔ ذیل است:

نخست. در بخش بزرگی از جامعهٔ هزاره، به‌ویژه زیر سایهٔ مرجعیت نواندیش، دین از ابزار بازدارنده به عنصر مشروعیت‌بخش و تسهیلگر تبدیل شده است. دوم. نهادهایی همچون شورای علمای شیعهٔ افغانستان به‌ویژه رئیس فقید این شورا، مرحوم آیت‌الله شیخ محمد آصف محسنی﵀ نقش بسیار مهمی در تحقق رسمیت مذهب شیعه، حمایت از تحصیل و مشارکت زنان و تدوین قانون احوال شخصیهٔ شیعیان ایفا کردند. این نقش در بررسی، تصویب و اصلاح قانون احوال شخصیهٔ شیعیان نه‌تنها از جنبهٔ سیاست‌گذاری، بلکه در ارتقای آموزش و آگاهی زنان بسیار تعیین‌کننده بوده است. این نهادها با کنار گذاشتن برخی مواد جنجال‌برانگیز و دفاع از حقوق آموزشی زنان، به گونه‌ای ویژه بستر تعامل سنت و مدرنیته را فراهم کردند. سوم. کارکرد آموزشی و اخلاقی نهادهای دینی، آگاهی زنان را به حقوق خود ارتقا داده و ساختارهای اجتماعی را برای پذیرش تحول، آماده‌تر کرده است. چهارم. با همهٔ اینها در مناطق سنتی یا در خانواده‌های متصلب، تفسیر بسته و حداقلی از دین یا نگاه مردانه به شریعت همچنان عامل بازدارنده باقی مانده و تبعیض نهادی را بازتولید می‌کند. این وضع باعث شده فرایند مدرنیزاسیون حقوقی ماهیتاً میان تعامل و تقابل، نوسان داشته باشد و در هر منطقه یا خانواده، نتایج متفاوتی رقم بزند. کد ۱ معتقد است: «مدرنیزاسیون گاهی به معنای مدرن شدن است؛ اما من فکر می‌کنم درواقع به معنای غربی شدن است. درواقع این یک پوشش است برای فرهنگ غربی ... من فکر می‌کنم در بخش‌های زیادی، مخالف اسلام است. ما فریب عنوان را نخوریم». اما کد ۲ که خود، هم عالمی دینی است و هم حقوق‌دان و کمیسر کمیسیون مستقل حقوق بشر می‌گوید: «شورای علما در آن زمان بسیار تأثیرگذار بود. آن دسته از مفاهیم مدرنیزاسیون که با اسلام در انطباق بود، مورد استقبال شورای علما قرار گرفت».

یکی از بنیادی‌ترین یافته‌های این پژوهش رد قطعی پارادایم دوگانه و تقابلی «سنت و تجدد» در زمینهٔ هزاره‌های افغانستان است. بر خلاف تصور انتزاعی که می‌پندارد تجدد، سنت را حذف یا جایگزین می‌کند، تجربهٔ زندگی زنان هزاره حکایت از نوعی تعامل پیچیده و حتی همکاری میان

این دو دارد؛ به گونه‌ای که: اول. قوانین جدید تا حد زیادی با حمایت و فشار نهادهای دینی و اجتماعی بومی تفسیر و اجرا شده است. دوم. روند توسعهٔ حقوق زنان نه به عنوان دگرگونی بنیادین نسبت به گذشته، بلکه به مثابه روند بازتعریف تدریجی و مذاکرهٔ مستمر با سنت رقم خورده است. سوم. مقاومت فرهنگی هنگامی که در بستری از فهم اجتهادی و عقلانی صورت گرفته، به جای انسداد، راه‌گشای راه‌حل‌های محلی و بومی برای مسائل مدرن بوده است. این الگوی مواجههٔ اقلیتی است که در حاکمیت طالبان از دسترسی به حقوق اولیهٔ خود محروم بودند و در مناسبات حقوقی جدید، فضای مناسبت‌تری برای فعالیت آزادانهٔ خود می‌دیدند و چه‌بسا اگر اکثریت جامعه را داشتند، رفتار دیگری در رویارویی با مدرنیزاسیون حقوقی در پیش می‌گرفتند. ازاین‌رو پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آتی با رویکرد تطبیقی، الگوی تعامل میان مدرنیزاسیون حقوقی و نهادهای دینی را در میان دیگر گروه‌های قومی - مذهبی افغانستان بررسی کنند تا امکان تعمیم‌پذیری یافته‌ها روشن‌تر شود. همچنین مطالعهٔ پایداری دستاوردهای حقوقی زنان در اوضاع فروپاشی یا تضعیف ساختارهای رسمی حقوقی می‌تواند به فهم عمیق‌تری از نسبت قانون، سنت و عاملیت زنان در جوامع دین‌محور بینجامد.

به طور خلاصه می‌توان گفت این پژوهش نشان داد تجربهٔ زنان هزاره از مدرنیزاسیون حقوقی در افغانستان نه در سطح قوانین رسمی، بلکه در تعامل پیچیدهٔ سه سطح کلان، میانی و خرد شکل می‌گیرد.

پاسخ به پرسش اصلی پژوهش (زنان هزاره چگونه در میان دو نیروی مدرنیزاسیون حقوقی و اقتدار نهادهای دینی، راهبردهای کنشگری خود را سامان می‌دهند) آن است که آنها از طریق ترکیبی از مذاکرهٔ هویتی، بهره‌برداری از فرصت‌های حقوقی و بازتعریف نقش‌های اجتماعی به دنبال ایجاد تعادل در میان این دو حوزه عمل می‌کنند.

این پژوهش با ارائهٔ مدل سه‌سطحی، سهمی نظری در ادبیات عدالت جنسیتی افغانستان فراهم می‌کند و نشان می‌دهد عدالت جنسیتی نه محصول صرف اصلاحات حقوقی است و نه امری صرفاً فرهنگی؛ بلکه نتیجهٔ تعامل دینامیک میان ساختارهای حقوقی، قدرت دینی و عاملیت زنان است.

محدودیت‌های این پژوهش شامل محدودیت در تعداد مصاحبه‌شوندگان و نبود امکان گفت‌وگو با زنان مناطق کاملاً روستایی، تأثیر اوضاع سیاسی پس از سال ۲۰۲۱ میلادی بر دسترسی میدانی و تعارض برخی داده‌ها با روایت‌های رسمی که تحلیل را دشوار نموده است.

پیشنهادهای سیاستی ذیل را از رهگذر این پژوهش می‌توان ارائه کرد:

تقویت ظرفیت حقوقی زنان از طریق آموزش حقوق شـهروندی؛ گفت‌وگوهـای سـازنده میـان نهادهای دینی و نهادهای حقوقی برای کاهش تضادهای فقهی – قانونی؛ حفاظـت از دسـتاوردهای حقوقی زنان در برابر عقبگردهای سیاسی و مشارکت دادن زنان هزاره در شورای علمـا یـا شـوراهای محلی برای افزایش مشروعیت اجتماعی سیاست‌های جنسیتی.

منابع

۱. الماسی، نجادعلی و شفایی، عبدالله (پاییز ۱۳۸۶). مبانی احوال شخصیهٔ شیعیان افغانستان (مادهٔ ۱۳۱ قانون اساسی). نشریهٔ شیعه‌شناسی، (۱۹)، ۱۵-۴۸.

۲. حمیدی، سمیه و یوسف‌زهی، ناصر (بهار و تابستان ۱۳۹۷). واکاوی تأثیرات نوسازی دولتی بر وضعیت سیاسی - اجتماعی زنان افغانستان؛ با تأکید بر فرایند دولت‌سازی دورهٔ امان‌الله خان. مطالعات تاریخی جهان اسلام، ۶ (۱۱)، ۱۵۳-۱۸۰.

۳. سیمبر، رضا و خاوری، عبدالله (۱۴۰۱). مقایسهٔ حقوق سیاسی - اجتماعی زنان در حکومت جمهوری اسلامی افغانستان (۲۰۰۱-۲۰۲۱م) و امارت اسلامی افغانستان (۲۰۲۱م به بعد) و تطبیق آن با دیدگاه اسلامی و قوانین بین‌المللی. فصلنامهٔ علمی • تخصصی دانشنامه‌های حقوقی، ١٦ (٥)، ١٤٤-١٦٩.

۴. محقی، مرتضی و محقی، محمدکاظم و محقی، محمدمصطفی (۱۳۹۲). حقوق زنان اقلیت شیعه در قوانین افغانستان. اولین کنگرهٔ بین‌المللی فرهنگ و اندیشهٔ دینی، ۳۹۳-۴۱۰.

۵. موسوی، سیدعسکر (۱۳۷۹). هزاره‌های افغانستان (تاریخ، فرهنگ، اقتصاد و سیاست). ترجمهٔ اسدالله شفایی، تهران: انتشارات مؤسسهٔ فرهنگی - هنری نقش سیمرغ.

۶. نائل، حسین و میسن، چارلز (۱۳۷۲). سایه‌روشن‌هایی از وضع جامعهٔ هزاره. ترجمهٔ محمد اکرم، قم: نشر اسماعیلیان.

7. Ahmed-Ghosh, H. (2003). A History of Women in Afghanistan: Lessons Learnt for the Future. *Journal of International Women's Studies*, 4 (3), 1-40.

8. Beck, Ulrich & Giddens, Anthony & Lash Scott (eds.) (1994/1995). *Reflexive Modernization*: Politics, Tradition and Aesthetics in the Modern Social Order. Cambridge: Polity Press.

9. Crenshaw, K. (1989). *Demarginalizing the intersection of race and sex. University of Chicago Legal Forum,* 1989 (1), 139-167.

10. Emadi, H. (2000). Breaking the Shackles: Political Participation of Hazara Women in Afghanistan. *Asian Journal of Women's Studies,* 6 (1) 143-161.

11. Emadi, H. (2005). Nahzat-e-Nawin: Modernization of the Badakhshani Isma'ili Communities of Afghanistan. *Central Asian Survey,* 24 (2), 165-189.

12. Home Office. (2018). *Country Policy and Information Note: Afghanistan: Hazaras.* (Version 1.0). UK Home Office.

13. Kandiyoti, D. (2005). *The Politics of Gender and Reconstruction in Afghanistan.* Occasional Paper No. 4, Geneva: UNRISD.

14. Mouzelis, N. (2001). Reflexive Modernization and the third Way: The Impasses of Giddens' Social Democratic Politics. *Sociological Review,* 49 (3), 556-571.

15. Riphenburg, Carol J. (2005). Ethnicity and Civil Society in Contemporary Afghanistan. *Middle East Journal,* 59 (1), 31-51. Middle East Institute.
16. Saikal, A. (2012). Afghanistan: The Status of the Shi'ite Hazara Minority. *Journal of Muslim Minority Affairs,* 32 (1), 80-87.
17. Sarabi, H. (2006). *Politics and Modern History of Hazara*: Sectarian Politics in Afghanistan. Master's Thesis, the Fletcher School, Tufts University.
18. United Nations Development Programme (UNDP) (2018). *Afghanistan Access to Justice (AA2J) Project*: Annual Project Progress Report. Helmand, Afghanistan